

جایگاه نهادهای مالی بین‌المللی در تثبیت و تداوم هژمونی ایالات متحده

دکتر هادی آجیلی^۱، سمیه بهرامی^۲

چکیده

از آنجا که مرکز ثقل روابط بین‌الملل، مقوله‌ی قدرت و حفظ و تقویت آن در تمامی ابعاد است، سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان بازیگران جدید صحنه‌ی بین‌الملل نیز همچون بازیگران سنتی این عرصه، در حیطه‌ی قدرت و سیاست قدرت جای می‌گیرند. چنین تفسیر واقع‌گرایانه‌ای بیان می‌دارد که در سراسر تاریخ، سازمان‌های بین‌المللی همواره ساختار جهانی قدرت دوره‌ی معین را منعکس می‌سازند. بر این اساس، سازمان‌های بین‌المللی ساخته و پرداخته‌ی قدرت‌های امپریالیستی هستند که می‌خواهند از این طریق ضمن حفظ و گسترش قدرت خویش، جنبه‌ی حقوقی و مشروعیت‌بخشی برای اقدامات امپریالیستی و مداخله‌جویانه‌ی خود کسب کنند.

وقوع جنگ دوم جهانی که نفوذ سیاسی و اقتصادی ایالات متحده را جایگزین نفوذ و قدرت اروپا در بسیاری از نقاط جهان نمود، برخی از صاحب‌نظران آمریکایی را بر آن داشت تا با غیرعاقلانه پنداشتن بازگشت به وضعیت انزواجویانه‌ی پیشین، حفظ و گسترش هژمونی جهانی آمریکا را در دستور کار خویش قرار دهند. بنابراین از آنجا که هژمونی جهانی، نیاز به منابع جهانی نیز خواهد داشت، ایالات متحده از همان لحظات پایانی جنگ در صدد برآمد تا با ایجاد یک سیستم اقتصاد جهانی، این نیاز خویش را جامه‌ی عمل پوشاند و در این راه، اقدام به تأسیس و تشکیل نهادهای مالی بین‌المللی نمود که در راس آنها صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی قرار داشت که از ابتدا تا کنون، بیش از حد بر دیدگاه‌های واشنگتن تکیه داشته‌اند.

ایالات متحده با دیکته کردن اهداف و خواسته‌های خود بر نحوه‌ی عملکرد صندوق و بانک جهانی در قالب جهت‌دهی سیاسی و ام‌ها و تعیین ساختار اداری و تصمیم‌گیری آنها و نیز در سطحی فراتر، با تحمیل ساختار اقتصاد جهانی مطلوب خویش از طریق تصمیمات و عملکردهای این دو نهاد بر دیگر کشورها، در صدد است تا به گونه‌ای مؤثر مسایل بین‌المللی را در راستای مقاصد توسعه‌طلبانه‌ی خود حل و فصل نماید. بنابراین مؤسسات مالی بین‌المللی در نهایت با ایفا نمودن نقش پلیس مالی امپریالیسم آمریکایی، تداوم بخش سلطه و هژمونی جهانی ایالات متحده خواهند بود.

کلیدواژه‌ها: مؤسسات مالی بین‌المللی، هژمونی، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی

۱- استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی hadajili@yahoo.com

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه دانشگاه علامه طباطبایی

bahramisomaye83@yahoo.com

مقدمه

هژمونی ایالات متحده به‌طور مشخص در دوران جنگ دوم جهانی شکل گرفت و طی سه دهه‌ی بعد به اوج خود رسید. در این پژوهش، هژمونی به معنای توانایی یک گروه حاکم در مجبور نمودن سایر گروه‌ها که یک چیز یکسان را می‌خواهند، جهت برآوردن نیازهای خویش، تعریف شده است. از این منظر، هژمونی پایه‌ی ذاتی این باور است که سیستم قانون که توسط گروه حاکم نوشته و تنظیم شده است، مواد و سایر مزیت‌ها را برای تمام یا اکثر شرکاء به ارمغان می‌آورد. نکته اینجاست که هرچند یک طرز عمل برای این باور که فرآیندها و روش‌های سیستم حاکم قانون، نسبتاً خوب و مناسب می‌باشد و به گروه حاکم، همانند گروه‌های تابع تحمیل خواهد شد، اما این نیاز متقابل، ممکن است به ضعیف‌تر شدن یکی از این دو گروه منجر گردد (هاتر وید، ۲۰۰۲: ۲۱۵). که به نظر با فعال شدن ایالات متحده به‌عنوان یک کشور مسلط در صحنه‌ی بین‌الملل، این گروه تابع است که در سرایشی ضعف قرار گرفته است. فعال شدن ایالات متحده در روابط بین‌الملل، مدیون رشد سریع و بی‌سابقه‌ی اقتصاد این کشور و دستیابی به بسیاری از منابع نفتی و طبیعی خاورمیانه و دیگر نقاط جهان، در کنار قوه‌ی ابتکار و خلاقیت تک تک شهروندان و مؤسسات خصوصی این کشور بوده است. در شکل‌گیری چنین موقعیتی، نیروها و پتانسیل‌های دیگر نیز دخیل بودند، از قبیل وضعیت جغرافیایی این کشور و شعله‌ور شدن دو جنگ خانمان‌سوز اروپایی. اما در نهایت، سیستم اقتصادی آمریکا (اقتصاد مبتنی بر بازار و تجارت آزاد به معنی واقعی آن) به همراه نظام دموکراتیک این کشور بود که زمینه‌ساز اصلی چنین سلطه‌ای برای ایالات متحده گردید.

وقوع جنگ جهانی دوم و ترس دول غربی از توسعه‌ی نفوذ کمونیسم در این کشورها و سایر کشورهای بلوک غرب، نفوذ سیاسی اقتصادی آمریکا را جایگزین نفوذ قدرت اروپا در بسیاری از نقاط جهان نمود و بدین ترتیب، دستیابی ایالات متحده به منابع طبیعی کشورهای توسعه نیافته، موجب سرازیر شدن بخش قابل توجهی از ثروت جهانی به آمریکا گردید. بر اساس برخی آمارها، در حالی که جمعیت آمریکا حدود ۸٪ جمعیت کل جهان را در این دوره تشکیل می‌داد، نزدیک به ۶۰٪ ثروت جهان به آمریکا سرازیر می‌شد (یزدی، ۱۳۸۳). در چنین وضعیت و شرایطی، بسیاری از صاحب‌نظران آمریکایی معتقد بودند که دیگر بازگشت به وضعیت انزوآگرایانه

امکان‌پذیر و عاقلانه نمی‌باشد و بدین ترتیب، ایجاد و حفظ هژمونی جهانی در دستور کار سیاست‌مداران این کشور قرار گرفت.

از سوی دیگر، نخبگان و راهبردپردازان آمریکایی، نیک دانسته و می‌دانند که ابعاد هژمونی ایالات متحده نه تنها با استفاده مکرر از قابلیت‌های نظامی این کشور در گوشه و کنار جهان و کاربرد گاه و بی‌گاه زور جهت سلطه در سیاست بین‌الملل قابل تداوم نخواهد بود، بلکه آثار توسل به چنین اقدامات و ابزارهای خود می‌تواند مغایر با این هدف قرار گیرد. مانند مورد بریتانیا در آفریقای جنوبی ۱۸۹۹-۱۹۰۲ و مورد ایالات متحده در ویتنام ۱۹۶۲-۱۹۷۵ و خلیج خوک‌ها ۱۹۶۱ (کولکو، ۲۰۰۲: ۷۸). کما اینکه برای دولت‌مردان آمریکا همواره این نکته مفروض بوده است که تحکیم هژمونی در عرصه بین‌الملل شدیداً تابع تحکیم هژمونی اقتصادی این کشور است (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۸۵۸). بنابراین، ایشان قویاً قایل به استفاده از سایر ابعاد و ابزار سلطه جهت حفظ و گسترش هژمونی خود بوده که تأثیرگذارتر بوده و چون پوشیده‌تر است، کمتر به چشم آمده و چون نرم‌تر و انعطاف‌پذیرتر است، به آن شدت احساس نمی‌شود و گاه نیز چندان توجهی بر نمی‌انگیزد. مسلماً ابزار فرهنگی-اجتماعی که در حیطه‌ی قدرت نرم جای می‌گیرد، رایج‌ترین و در صورت عملی شدن، موفق‌ترین و کم‌هزینه‌ترین ابزار سلطه می‌باشد. اما از آنجا که چنین سلطه‌ای تقریباً هیچ‌گاه به تنهایی قابل عملی شدن نیست و موفقیت کاملی به ارمغان نمی‌آورد، استفاده از قدرت اقتصادی که در کنار قدرت نظامی، نمونه‌هایی از قدرت مادی آمرانه هستند، جهت واداشتن دیگران به تغییر موضع به کار گرفته خواهد شد.

از دیگر سو، قدرت اقتصادی بنا به دلایلی، همچون افزایش نسبی هزینه‌ی کاربرد زور و نیز سایه‌ی سنگین اهداف اقتصادی بر ارزش‌های جوامع پسا صنعتی، اهمیتی بیش از گذشته یافته است. بنابراین گرچه نیروی نظامی در برخی مواقع، همچنان نقشی حساس و مهم دارد، اما چنانچه صرفاً قدرت آمریکا را در ابعاد نظامی آن در نظر بگیریم، دچار اشتباهی فاحش گشته‌ایم. در عین حالی که از دید بسیاری از قدرت‌های بزرگ امروزی، کاربرد زور، به‌مخاطره انداختن اهداف اقتصادی آنها را در پی خواهد داشت. در نتیجه، با این‌که استفاده از قدرت نظامی همواره یک بخش جدایی‌ناپذیر هژمونی بوده و خواهد بود، اما قدرت نظامی (و حتی فرهنگی) به منابع اقتصادی که در دسترس دولت است، بستگی دارد (نای، ۱۳۸۲: ۹-۷) تا جایی که سلطه‌ی آمریکا در عرصه‌ی نظام جهانی، در دوران بعد از جنگ جهانی دوم با حجم مطلق و نسبی اقتصاد آمریکا قابل توضیح است (جاکوبسن، ۱۳۸۰: ۲۶۷) و از آنجایی که هژمونی جهانی، نیاز به منابع اقتصاد جهانی نیز خواهد داشت، ایالات متحده از لحظات پایانی جنگ

دوم جهانی درصدد برآمد تا با ایجاد یک سیستم اقتصاد جهانی، این نیاز را جامه‌ی عمل پوشاند و در این راه، اقدام به تأسیس و تشکیل مؤسسات مالی نمود که تأمین چنین نیازی را تسهیل نماید.

این تشکیلات به‌عنوان یکی از ابزارهای عمده‌ی اقتصادی در دست کشورهای بزرگ و در رأس آنها ایالات متحده، نهادهایی هستند که زندگی میلیون‌ها انسان در کشورهای تحت سلطه‌ی اقتصادی خود را با طرح‌های توسعه‌ی اقتصادی و وام‌های اسارت‌بار و طرح‌های ریاضت‌کشی خود تعیین می‌کنند و در حال حاضر به‌صورت ابزار عمده‌ی امپریالیسم آمریکایی جهت تحت سلطه و زیر نفوذ خود در آوردن دیگر ملت‌ها، البته با درجات مختلف، درآمده است و این کشور، به مدد مؤسسات مالی که خود مؤسس آنها بوده است و دست بالا را در آنها دارد، به طرف‌های خود پاداش می‌دهد و یا آنان را تنبیه می‌نماید.

مقاله‌ی حاضر با اهمیت قائل شدن به نقش صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در بین مؤسسات مالی بین‌المللی و تأثیر انکارناپذیر این دو نهاد مالی در روند هژمونی ایالات متحده، در کنار بزرگ‌ترین نهاد تجاری بین‌المللی یعنی سازمان تجارت جهانی، درصدد یافتن پاسخی برای این سؤال محوری پژوهش است که «نقش صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در روند هژمونی ایالات متحده چیست و این نقش چگونه تحقق می‌یابد؟»

پاسخ اولیه (فرضیه) ما به این پرسش این است که «صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی با تقویت قدرت اقتصادی ایالات متحده که بیشترین سود را از اقتصاد سرمایه‌داری صاحب می‌شود و نیز با تسهیل زمینه‌های مداخله‌گرایی این کشور در نظام بین‌الملل، ضامن هژمونی ایالات متحده بوده و چنین نقشی را با دو عملکرد مستقیم (نحوه‌ی وام‌دهی و ساختار اداری و تصمیم‌گیری) و غیر مستقیم (تعیین ساختار اقتصاد جهانی و تحمیل آن به دیگر کشورها) محقق ساخته‌اند.»

به این وصف در نوشتار حاضر، نهاد‌های مالی بین‌المللی متغیر مستقل؛ تقویت قدرت اقتصادی و ایجاد زمینه‌های مداخله‌گرایی، متغیر واسطه‌ای؛ و حفظ هژمونی ایالات متحده، متغیر وابسته فرض شده است که در نمودار زیر نشان داده شده است.

نمودار ۱. رابطه بین متغیرهای پژوهش
 نهاد‌های مالی بین‌المللی ← تقویت قدرت اقتصادی + مداخله‌گرایی ← هژمونی ایالات متحده

روش کلی پژوهش جهت آزمون فرضیه، تحقیق همبستگی کیفی میان متغیرهای

سه‌گانه مستقل، میانی و وابسته است. سازماندهی تحقیق نیز در سه بخش صورت پذیرفته که در بخش اول پژوهش‌گران برآند تا با استفاده از روش توصیفی-تاریخی و توصیفی-حقوقی، به بررسی تاریخچه‌ای از شکل‌گیری نظام برتون وودز و تأسیس دوقلوهای آن، یعنی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی پردازد؛ در بخش دوم با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی به تبیین عملکرد مستقیم این دو نهاد در قدرت‌بخشی و مداخله‌گرایی ایالات متحده در سطح نظام بین‌الملل پرداخته می‌شود؛ و بخش سوم با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با رویکردی کیفی به چگونگی تعیین ساختار اقتصاد جهانی از سوی ایالات متحده به واسطه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که در واقع مبین عملکرد غیر مستقیم این دو سازمان در تحقق هژمونی آمریکاست خواهد پرداخت. پیش از ورود به بخش یافته‌های تحقیق نیز چارچوب نظری که پژوهش حاضر بر پایه‌ی آن شکل یافته است، ارائه خواهد شد.

دیدگاه روش‌شناختی

در نظام هرج و مرج گونه‌ی بین‌المللی، هر کشوری در روابط خارجی خود با سایر دولت‌ها در صدد به‌دست آوردن بیشترین اهداف و منافع ملی خود به بهترین وجه است و در این بین، تلاش برای کسب و حفظ قدرت، مناسب‌ترین انتخاب جهت رسیدن به این مهم قلمداد می‌شود. مورگنتا (۱۳۷۴: ۸۰-۸۱) که از نظریه‌پردازان سیاست قدرت محسوب می‌شود، به‌طور کلی سیاست خارجی کشورها را با توجه به روش و هدفی که تعقیب می‌کنند، به سه دسته تقسیم می‌نماید: ۱. سیاست حفظ وضع موجود ۲. سیاست امپریالیستی و ۳. سیاست پرستیژ. هدف سیاست حفظ وضع موجود، حفظ وضع سیاسی و قدرت به‌صورتی که موجود است می‌باشد و هدف سیاست خارجی کشوری که سیاست امپریالیستی را دنبال می‌کند، بر هم زدن توزیع قدرت موجود و تغییر گسترش قدرت به نفع خود است و در سیاست پرستیژ، کشورها به دنبال نمایش قدرتی هستند که دارا می‌باشند؛ جدا از این که هدف، حفظ و یا افزایش آن باشد.

با تکوین نهادهای بین‌المللی جدید در قرن نوزدهم به عنوان بازیگران جدید صحنه‌ی روابط بین‌الملل، سیاست قدرت حیثه‌ی خود را تا در برگیری سازمان‌های بین‌المللی گسترش داده و ایجاد و تأسیس چنین نهادهایی را نیز با توجه به اصول سنتی خود در خصوص قدرت، توجیه و تفسیر می‌نماید. چنین تفسیری، بیان می‌دارد که در سراسر تاریخ، سازمان‌های بین‌المللی همواره ساختار جهانی قدرت دوره‌ی معین را منعکس ساخته‌اند. برخی حتی جلوتر رفته و عقیده دارند که سازمان‌های بین‌المللی را عملاً قدرت‌های مسلط به وجود می‌آورند تا موضع خود را استحکام بخشیده و الگوهای

دیرین وابستگی و سلطه را همیشگی نمایند (بروکان، ۱۳۷۳: ۱۹۹). این دسته از متفکرین جهت اثبات نظریه‌ی خود، به پیمان‌ها و اتحادیه‌هایی اشاره دارند که پایه و اساس شکل‌گیری نهادهایی گشته‌اند که امروزه به‌عنوان سازمان‌های بین‌المللی شناخته می‌شوند: کنگره‌ی برلین، اتحاد مقدس، اتحاد و اتفاق مثلث، کنگره صلح ورسای و نهایتاً جامعه و سازمان ملل. چنین نظریه‌پردازانی دلیل ناکارآمدی و فروپاشی برخی از این سازمان‌ها را نیز بر طبق همین نظریه توجیه می‌نمایند، چنانکه دلیل فروپاشی جامعه‌ی ملل را نیز با نظریه‌ی سیاست قدرت منطبق دانسته و عدم تناسب ساختار تصمیم‌گیری در این نهاد با توزیع قدرت جهانی را یکی از عمده دلایل ناکارآمدی و انحلال آن ذکر می‌کنند.

حتی اگر قدرت را یک رابطه و وسیله‌ی رسیدن به هدف بدانیم (چنانچه مورگنتا نیز بدان معتقد است) باز هم برداشت فوق از سازمان‌های بین‌المللی و انعکاس روابط موجود جهانی در عمده سازمان‌های بین‌المللی قابل مشاهده است. در این جا است که می‌توان با تعریف دو رابطه‌ی مستقیم (یعنی رابطه‌ی بین قدرت و سازمان‌های بین‌المللی و رابطه‌ی بین سازمان‌های بین‌المللی و اهداف کشورها) به یک رابطه‌ی معنی‌دار بین این سه مفهوم دست یافت که در آن با در نظر گرفتن قدرت به‌عنوان یک متغیر مستقل، سازمان‌های بین‌المللی متغیر میانه، و اهداف مؤسسين اصلی آنها به‌عنوان متغیر وابسته، هم از گزند در نظر گرفتن قدرت به‌عنوان یک غایت در امان ماند و هم قادر به توصیف سازمان‌های بین‌المللی بر حسب سیاست قدرت بود. نمودار شماره ۲ نشان‌دهنده چنین رابطه‌ای است.

نمودار ۲. رابطه‌ی سه متغیر قدرت، سازمان‌های بین‌المللی و اهداف مؤسسين
 قدرت ← سازمان‌های بین‌المللی ← اهداف مؤسسين
 از سوی دیگر، ایجاد یک رابطه‌ی دوسویه بین قدرت و سازمان‌های بین‌المللی نیز به درک مفهوم تأثیر این دو بر هم کمک شایانی می‌نماید. بدین صورت که قایل شدن به چنین رابطه‌ای، که غیر وجودی است، نشان از آن دارد که قدرت صرفاً سازمان‌های بین‌المللی را به‌وجود نمی‌آورد و سازمان‌های بین‌المللی نیز تنها راه ایجاد قدرت نمی‌باشند، بلکه هر یک از این دو پارامتر قادرند در جهت تکمیل و تقویت دیگری تلاش نموده و در جهت بهبود وضعیت همدیگر حرکت نمایند.

نمودار ۳. رابطه‌ی دوسویه قدرت و سازمان‌های بین‌المللی
 قدرت ↔ سازمان‌های بین‌المللی

مطالعه‌ی سازمان‌های بین‌المللی از این منظر، چه به‌صورت توصیفی-تاریخی و یا

توصیفی-حقوقی؛ با دیدگاه آرمان‌گرایان که اصولاً سازمان‌های بین‌المللی را ابزاری برای رسیدن به صلح و امنیت بین‌المللی می‌دانند، تفاوت عمده‌ای دارد، هرچند که انکار فواید و عملکرد چنین سازمان‌هایی در زمینه‌ی حل اختلافات بین‌المللی و اقدام دولت‌ها جهت حل و فصل مسالمت‌آمیز مسایل فی‌مابین و زمینه‌سازی همکاری‌های وسیع‌تر نیز امکان‌پذیر نمی‌باشد. اما نگاه به نهادهای بین‌المللی و یافتن مهم‌ترین علت شکل‌گیری آنها با رجوع به اصول واقع‌گرایی و بعضاً نواقح‌گرایی، از آنجا که هم انسان‌ها و دولت‌ها را طبیعتاً قدرت‌طلب دانسته و هم این‌که قدرت را مرکز ثقل سیاست بین‌الملل و عامل تعیین‌کننده‌ی روابط بین‌الملل می‌دانند، با دیدگاه مطالعه‌ی سازمان‌های بین‌المللی از منظر قدرت و تعارض، پیوند منطقی بیشتری خواهد داشت. اصولاً جهت مطالعه‌ی سازمان‌های بین‌المللی، روش‌های متنوعی وجود دارد که می‌توان آنها را در سه دسته‌ی کلی جای داد. دسته‌ی اول شامل روش‌های توصیفی است که خود به دو بخش توصیفی-حقوقی و توصیفی-تاریخی قابل تقسیم است. در دسته‌ی دوم، روش‌های تحلیلی جای می‌گیرند که نگرش سیستمی به سازمان‌های بین‌المللی دارند و بر دو قسم است: روش تحلیل خرد و روش تحلیل کلان. روش تحلیل خرد، سازمان‌های بین‌المللی را به صورت یک سیستم مستقل از محیط بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌دهد که در آن، هر کدام از سازمان‌های بین‌المللی به صورت جدا از یکدیگر فرض شده‌اند. اما در سطح تحلیل کلان، سازمان‌های بین‌المللی تجلی نظام بین‌المللی محسوب می‌شوند که تحت تاثیر آن قرار دارند. بنابراین در سطح تحلیل کلان، سازمان‌های بین‌المللی یا به صورت جزئی مستقل، در درون نظام بین‌الملل مورد مطالعه قرار می‌گیرند و یا در قالب اجزایی به هم پیوسته در این نظام که به صورت زنجیری به هم مرتبط در نظر گرفته شده و تمام سازمان‌ها را به صورت یک کل بررسی می‌کند.

روش‌های تفسیری، دسته‌ی سوم از روش‌های مطالعه سازمان‌های بین‌المللی را تشکیل می‌دهند. روش تفسیری در واقع حد فاصل روش‌های توصیفی و تحلیلی است که در آن، محقق بر اساس یک نظریه‌ی کلان و معتبری که در خصوص سازمان‌ها وجود دارد، دست به تحقیق و پژوهش می‌زند. نظریه‌های وظیفه‌گرایی، وحدت، قدرت و تعارض در این تقسیم‌بندی جای می‌گیرند که عملاً در قالب دو نظریه‌ی ترکیبی وظیفه‌گرایی-وحدت و قدرت-تعارض به تبیین سازمان‌های بین‌المللی، دلایل به وجود آمدن این‌گونه سازمان‌ها و نیز تداوم آنها می‌پردازد. نظریه‌ی وظیفه‌گرایی-وحدت، مدعی است از آنجا که دولت‌ها از انجام دو هدف عمده‌ی خویش یعنی تحصیل حداکثر منافع و تأمین حداکثر امنیت عاجز مانده‌اند، به ناچار و یا از روی میل، اجرای بخشی از این اهداف را به سازمان‌های بین‌المللی سپرده‌اند که این آغازی است برای همبستگی بیشتر دولت‌ها در نظام بین‌الملل.

نظریه‌ی قدرت در نظام بین‌الملل زمانی جان گرفت که آرمان‌گرایان بر مسند امور نشستند و تلاش نمودند تا نهادهای بین‌المللی را به گونه‌ای سامان دهند که صلح دائمی را تضمین کند و مانع از خشونت و تعارض در نظام بین‌الملل گردد و بدین ترتیب نهادهایی از جمله جامعه‌ی ملل با این ایده شکل گرفتند که قدرت افزایشی را مهار نمایند. اما وقایع بعدی، بنیان امر را متوجه نمود که خلاف این منظور در جریان است. بنابراین آرمان‌گرایان و سپس واقع‌گرایانی چون مورگنتا و والتز ظهور یافتند که عقیده داشتند مرکز ثقل روابط بین‌الملل قدرت، حفظ و تقویت آن است و سازمان‌های بین‌المللی نیز زائیده‌ی قدرت، و اداره و تداوم آنها نیز به واسطه‌ی قدرت است. نظریه‌ی تعارض در مطالعه‌ی سازمان‌های بین‌المللی، به نوعی نظریه‌ی روان‌شناختی - جامعه‌شناختی است که با نظریه‌ی قدرت رابطه‌ی مستقیم دارد. این نظریه که مهم‌ترین نظریه‌پردازان آن مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها هستند، نگاهی تعارضی به سازمان‌های بین‌المللی دارد. بدین صورت که همان تعارض طبقاتی را که در داخل دولت‌ها وجود دارد را به حوزه‌ی روابط بین‌الملل وارد کرده و عقیده دارد سازمان‌های بین‌المللی، ساخته و پرداخته قدرت‌ها و دولت‌های امپریالیستی هستند که می‌خواهند از این طریق، جنبه‌ی حقوقی و مشروعیت‌بخشی به اقدامات امپریالیستی خود بدهند. بنابراین میان اعضای غربی سازمان‌ها که مؤسسين آنها هستند و کشورهای در حال توسعه، تعارض وجود دارد.

با توجه به پیوستگی کیفی که میان نظریه‌های قدرت و تعارض با مبحث هژمونی ایالات متحده و نیز نقش مؤسسات مالی بین‌المللی در این روند وجود دارد، در این پژوهش، سازمان‌های مالی بین‌المللی از دیدگاه نظریه‌ی تفسیری قدرت و تعارض در خصوص ایجاد و تداوم چنین مجموعه‌هایی مورد مطالعه قرار خواهند گرفت و در این راه، از روش‌های توصیفی-تاریخی و توصیفی-حقوقی نیز استفاده شده است. در جواب این سؤال که قدرت در سازمان‌های بین‌المللی چگونه است، جواب بر حسب نوع سازمان و نیز ارکان آن متفاوت است. قدرت در سازمان ملل، از لحاظ عملی اساساً کوششی است به منظور معمول ساختن روابط بالفعل حاکم بر صحنه‌ی بین‌الملل، چراکه رکن شاخص و تأثیرگذار آن بر حسب قدرت و توی پنج کشور بزرگ بنا گردیده است، هرچند که در حال حاضر دقیقاً تعیین کننده‌ی توزیع قدرت واقعی در سطح جهانی نیست. از طرف دیگر، تصمیم‌گیری در مجمع عمومی و صدور بیانه‌ها و قطع نامه‌های این رکن، بر حسب هر عضو، یک رأی است. بنابراین بین الگوی رأی‌گیری در مجمع عمومی سازمان ملل و توزیع قدرت در دنیا، تفاوت وجود

دارد ولی چه فایده که چنین رکنی، ظرفیت تأثیرگذاری ناچیزی در زمینه‌ی مسایل بین‌المللی داراست تا جایی که حتی قطع نامه‌های آن نیز ضمانت اجرا ندارند. در دیگر سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیر دولتی، وضعیت چندان بهتر از این نیست. در نهادهای وابسته به سازمان ملل و آژانس‌های تخصصی آن، کمابیش پراکندگی اعضای ارکان تصمیم‌گیری و اجرایی، بر حسب میزان قدرت و نفوذ کشورهای عضو شکل می‌گیرد. به طوری که کشورهای قدرت‌مند با اعمال نفوذ و تهدید و تطمیع دیگر دولت‌ها، اکثر کرسی‌های هیأت‌های اجرایی و مدیریتی را به اشغال خود در آورده‌اند. اینها اصولاً سازمان‌هایی هستند که از دیدگاه صرفاً حقوقی، قدرت در آنجا تعریف نشده است و توزیع قدرت جهانی در آنها انعکاسی نداشته است. اما سازمان‌هایی نیز وجود دارند که جدا از بعد سیاسی، از بعد حقوقی نیز بر مبنای توزیع قدرت در سطح بین‌المللی شکل یافته‌اند و اساس قدرت در آنها لحاظ گردیده است. سازمان‌های مالی بین‌المللی واضح‌ترین این نمونه‌ها هستند. در این سازمان‌ها، بر طبق اساسنامه‌ی تشکیل دهنده آنها، کشورهای عضو بر حسب قدرتی که بر مبنای سرمایه‌گذاری مالی ایشان تعریف شده است، دارای حق رأی و اعمال نظر می‌باشند. در این گونه نهادها است که به معنای واقعی کلمه، سیاست قدرت به صورت واقعی، سیاسی و حقوقی حاکم بوده و اعمال می‌گردد. مطالعه‌ی نهادهای بین‌المللی از دیدگاه قدرت و تعارض، اصولاً هم بر شکل‌گیری سازمان‌ها بر پایه‌ی قدرت کشورهای مسلط تأکید دارد و هم این‌که تاسیس چنین نهادهایی را جهت تحکیم موضع این کشورها برای حفظ الگوهای وابستگی می‌داند. یعنی همان رابطه‌ی دو طرفه‌ای که پیش‌تر، میان قدرت و سازمان‌های بین‌المللی مطرح گردید.

بخش اول: تاریخچه‌ی تأسیس و اهداف اولیه

تأسیس بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه معروف به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، حاصل مذاکرات کنفرانس پولی و مالی ملل متحد است که در ژوئیه سال ۱۹۴۴ با شرکت ۴۴ کشور جهان، در شهر برتون وودز، واقع در ایالات نیو همپشایر آمریکا صورت پذیرفت. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی هر دو بر بنیاد نظریات اقتصاددان مشهور انگلیس و مشاور اقتصادی سلطنتی، جان مینارد کینز ایجاد گردید. کینز بر این باور بود که پیدایش سلطه‌ی سرمایه‌ی مالی، همچون دهه‌های ۱۹۲۰، نقطه‌ی پایانی عقلایی بودن سرمایه‌داری است که مؤسسات مولد را به «حبابی در گردونه‌ی گمانه‌زنی» تبدیل می‌کند. از این رو، وی خواستار «قتل از روی ترحم سرمایه‌داری مالی» شد و در واکنش نسبت به اثرات ناشی از جهانی شدن تجارت دوران خود، از تعدیل تجارت آزاد و درجه‌ای از خود کفایی ملی دفاع نمود و این نظریات وی، چارچوب اصلی نظام برتون وودز گردید که برای تثبیت تجارت جهانی

و مالی از راه ایجاد توافقنامه‌ی کلی پیرامون تعرفه‌ی گمرکی و تجاری (سلف سازمان تجارت جهانی)، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی طراحی شد (فاستر، ۱۳۸۴: ۲۹).

کنفرانس برتون وودز در شرایطی تدوین یافت که سرمایه‌داری با بزرگ‌ترین بحران اقتصادی خود در سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ مواجه گردیده بود. کنفرانس می‌بایست تدابیر هماهنگ شده‌ی کشورهای غربی، به‌خاطر بازسازی اروپا و تأمین آن از لحاظ مالی و اجتناب از بروز بحران‌های بعدی را اتخاذ می‌نمود. کینز، پیشنهادات بدیع و سازنده‌ای را نیز در برخورد با بحران بزرگ (۱۹۳۳-۱۹۲۹) ارائه نمود. وی دیدگاه‌های خلاف مکتب سنتی کلاسیک و نارسایی‌های عمده‌ی بازار که باعث بحران‌های اقتصادی می‌شدند را برجسته ساخته و راه‌حل‌های واقع‌بینانه را پیشنهاد نمود. وی معتقد بود که بازارها به خودی خود، درست کار نمی‌کنند و این عدم کارایی، موجب بیکاری‌های طولانی‌مدت می‌گردد. کینز خاطرنشان ساخت که بازارها نمی‌توانند به تنهایی منابع مالی لازم را جهت اجتناب از رکودهای اقتصادی آینده تهیه نمایند و بنابراین نیاز به ایجاد نهاد جمعی در سطح جهانی به‌منظور تثبیت اقتصادی وجود دارد (سحر، ۲۰۰۵). چنین به‌نظر می‌رسد که جهت‌گیری کینزیسم، در کل به‌مثابه جلوه‌های عقلایی سرمایه‌داری به سوی سوسیال دموکراسی و دولت رفاه بود و طرح وی، کشورهای ثروتمند را مجبور می‌ساخت که در رابطه با فروش تولیدات خود، تبعیض را بپذیرند، یا این‌که بازار داخلی خود را برای جذب واردات گسترش دهند.

طبعاً چنین نظمی برای ایالات متحده غیرقابل قبول بود. در آن روز، دنیا تحت سلطه‌ی نابودکننده‌ی صنعت برتر آمریکا به سر می‌برد و آزادی تام اقتصادی و طلا به‌عنوان معیار، برای سیاست‌مداران این کشور ایده‌آل بود. راه‌حل پرداخت بین‌المللی که منافع کشورهای مواجه با کسر درآمد را در نظر می‌گرفت، برای طرز تفکر حاکم بر وال‌استریت به همان اندازه غریب بود که مثلاً ایده‌ی سپردن مدیریت یک زندان به زندانیان. وام‌هایی که امروز مقرر شده‌اند، فردا می‌بایستی به هر قیمتی شده پس داده شوند. امور مالی بعد از جنگ، می‌باید به‌وسیله‌ی ثروتمندان اداره می‌شد. اما بالاخره ایالات متحده، علی‌رغم دادن برخی امتیازات، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را بر اساس پایه‌های بسیار سنتی‌تر از آنچه کینز آرزو کرده بود، پذیرفت (گالبرایت، ۱۳۸۲: ۶۱).

بدین ترتیب، نهادهایی در این کنفرانس تدوین گردید که بر اساس آن، کشورهای که با کسر درآمد مواجه‌اند، حق دارند تا از یک مجموعه اعتباری در یک نظام بین‌الملل،

از قرضه مستفید شوند. قرضه و اعتباری که اخذ می‌گردد، دوباره قابل پرداخت به هر قیمت ممکن می‌باشد. مسئولیت اجتناب از بحران اقتصادی و تثبیت اقتصاد جهانی، بر دوش صندوق قرار گرفت و به بانک، مسئولیت مسایل ساختاری، نهادهای مالی، بازار کار و سیاست‌های تجاری گذاشته شد. مقر هر دو نهاد نیز در خیابان نوزدهم واشنگتن قرار دارد که فیصله‌ها از همین مقر صادر می‌شود و وزارت دارایی آمریکا به‌مثابه بزرگ‌ترین سهام‌دار صندوق و بانک، حق و تورا در این سازمان دارد. همچنین بر اساس یک تفاهم غیر رسمی و قانونی نانوشته، رئیس صندوق از کشورهای اروپایی و رئیس بانک باید یک آمریکایی باشد که پشت درهای بسته انتخاب می‌شوند (دوپای، ۱۳۸۲: ۶۵؛ سحر، ۲۰۰۵).

در نگاهی کلان، تأسیس بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول پس از جنگ دوم جهانی، جزیی از طرح کلی ایالات متحده، برای تجدید سازمان اقتصادی جهان، شکل دادن به بلوکی از قدرت‌های امپریالیستی و تدارک سلطه بر جهان بود و در شرایطی که به نظر می‌رسید آمریکا تنها کشوری است که وضعیت مناسبی به‌لحاظ صادرات کالا داشت، مقررات صندوق، شرایط مساعدتری را برای بازرگانی خارجی این کشور فراهم نمود. از طرف دیگر، بیانیه‌ی مشترکی که در کنفرانس برتون وودز، به شکل قطعنامه صادر شد و بعدها تبدیل به اساسنامه‌ی صندوق گردید، نقش و موقعیت مسلطی برای امپریالیسم آمریکا در سیستم پولی و اعتباری جهان به‌وجود آورد و به دلار آمریکا، ارزشی معادل طلا بخشید.

بر این اساس، نظام برتون وودز، بر قابلیت تبدیل طلا و دو پول ذخیره یعنی دلار و لیره‌ی استرلینگ پایه گرفت که پس از بحران کانال سوئز در ۱۹۵۶، دلار تنها پول ذخیره این سیستم به‌شمار می‌رفت. ماشین جدید پولی جهان، به جریان کسری دلار و طلا از آمریکا و به میزان کمتری به جریان کسری لیره از انگلستان وابسته بود و این مسأله باعث شد که آمریکا به مرکز مالی جهان و دلار به مهم‌ترین وسیله‌ی مبادله در سطح جهانی مبدل گردد (تقوی، ۱۳۸۲: ۱۵۰).

با این زمینه‌سازی، دلار آمریکا، علاوه بر اینکه ارز رایج در مبادلات بین‌المللی گردید، به‌عنوان ذخیره‌ی پولی و ارزی کشورها نیز مورد استفاده قرار گرفت. یکی از دلایل اصرار آمریکا بر ثبات برابری پول‌ها نسبت به یکدیگر این بود که انحصارات آمریکایی در طول جنگ دوم جهانی، مبالغ هنگفتی به کشورهای مقصد خود وام و اعتبار داده بودند و بعد از جنگ، مبادلات آمریکا از سایر کشورهای سرمایه‌داری افزایش چشم‌گیری پیدا کرد. بدین علت، آمریکا مایل بود مطالبات خود را بی‌کم و کاست و به ارزش اولیه دریافت کند. چنانچه نرخ تبدیل پول‌ها به یکدیگر ثابت نبود،

سرمایه‌گذاری‌ها و مطالبات آمریکا در معرض خطر کاهش و سقوط قرار می‌گرفت. با تشکیل صندوق بین‌المللی پول و اجرای مقررات مربوطه، لیره‌ی استرلینگ که تا قبل از جنگ، نقش مسلط و طراز اول را در بازرگانی خارجی داشت، به مقام دوم تنزل یافت و بدین ترتیب، انحصارات آمریکایی موفق به کسب تسلط و سیادت برای دلار در اقتصاد بین‌المللی شدند.

در خصوص بانک جهانی و ساختار سازمانی آن، ذکر این نکته قابل توجه است که بانک جهانی در واقع نام عامی است که به مجموعه‌ای از نهادهای مالی اطلاق می‌شود که در درجه‌ی نخست شامل بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه و مؤسسه‌ی بین‌المللی توسعه می‌باشند. دیگر نهادهای این بانک، وابسته به این دو نهاد می‌باشند که عبارتند از مؤسسه‌ی مالی بین‌المللی، آژانس تضمین سرمایه‌گذاری چندجانبه و مرکز بین‌المللی حل اختلاف سرمایه‌گذاری. طبق بند ۹ ماده‌ی ۱۵ اساسنامه‌ی بانک جهانی، ادارات مرکزی بانک در قلمرو کشوری خواهد بود که بزرگ‌ترین سهم را در تأمین سرمایه‌ی بانک دارد که در حال حاضر این عضو، ایالات متحده با ۱۷/۵٪ سرمایه است و در نتیجه، مقر بانک و ادارات مرکزی آن، در واشنگتن دی.سی، پایتخت ایالات متحده واقع است.

تشکیلات بانک جهانی شامل هیأت رئیسه (مدیره)، هیأت اجرایی، کمیسیون مشورتی، کمیته وام و دفاتر می‌باشد. بالاترین رکن تصمیم‌گیری در بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه، هیأت رئیسه می‌باشد و تمامی اعضاء در هیأت رئیسه که اجلاس سالیانه دارد، نماینده دارند که به جز برخی از وظایف مهم مانند اصلاح اساسنامه یا پذیرش اعضای جدید، این هیأت اختیارات خود را به هیأت اجرایی تفویض کرده است. هیأت مدیره‌ی اجرایی از ۲۴ مدیر اجرایی، از جمله پنج نماینده‌ی انتصابی از سوی کشورهای آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان و ژاپن و نیز رئیس هیأت مدیره‌ی اجرایی بانک که در واقع رئیس بانک جهانی است، تشکیل می‌گردد. سایر اعضاء، ۱۷ عضو دیگر را برای مدت ۲ سال انتخاب می‌کنند. این مدیران بر اساس ضرایب معینی رأی می‌دهند، بدین معنی که رأی هر مدیر اجرایی، حاصل جمع تعداد آراء کشور یا کشورهای است که وی نمایندگی آنها را برعهده دارد. مدیران اجرایی دو وظیفه‌ی مهم دارند که یکی حفظ منافع کشورهایشان یا کشورهای است که انتخابشان کرده‌اند و دیگری، ایفای نقش فعال در سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌سازی‌های بانک و ارزیابی سیاست‌های اتخاذ شده از سوی بانک می‌باشد (مشبکی، ۱۳۷۹: ۴۵).

هم اکنون بانک جهانی، ۱۸۸ عضو دارد (۱۸۷ کشور عضو سازمان ملل و کوزوو) و سهم سهام‌داران عمده آن از کل آراء، عبارت است از: آمریکا ۱۷/۵٪، ژاپن ۸/۰۱٪، آلمان ۶/۱۹٪، فرانسه ۵/۹۳٪ و انگلستان نیز ۵/۹۳٪. کمترین حق رأی مربوطه به ۲۲ کشور آفریقایی است که روی هم رفته تنها ۱/۸۶٪ آراء را در اختیار دارند.

در این بین، حق رأی جمهوری اسلامی ایران به میزان ۱/۰۴٪ کل آراء است. طبق اساسنامه، اعضای اصلی بانک، همان کشورهایی هستند که از قبل، به عضویت صندوق بین‌المللی پول درآمده‌اند. اگر کشوری از عضویت در صندوق اعلام انصراف نماید باید حداکثر ظرف سه ماه از عضویت بانک نیز کناره‌گیری نماید، مگر این که مجمع عمومی بانک، با اکثریت سه چهارم آراء، تصمیم دیگری را در قبال آن کشور اتخاذ نماید (بیات، ۱۳۹۱).

تعداد کشورهای عضو صندوق نیز در حال حاضر همان ۱۸۸ عضو بانک جهانی هستند که باید حق عضویت یا سهمیه پردازند و در این جا نیز سهمیه هر عضو، تعیین‌کننده قدرت رأی عضو در صندوق، میزان تخصیص اعتبار حق برداشت مخصوص و حداکثر دسترسی به منابع مالی صندوق می‌باشد. سهمیه کشورهای عضو هر پنج سال یک‌بار با توجه به آخرین وضعیت اقتصادی مورد تجدیدنظر قرار می‌گیرد و تاکنون، صندوق یازده بار سهمیه اعضای را مورد تجدید نظر قرار داده است و کل سرمایه صندوق پس از افزایش دوره‌ی یازدهم بالغ بر ۲۱۰۹۴۳ میلیون حق برداشت مخصوص می‌باشد. هر کشور عضو، با عضویتش ۲۵۰ رأی ثابت دارد و به ازای هر یکصد هزار حق برداشت مخصوص سهمیه، یک رأی به آرایش اضافه می‌شود. بنابراین میزان سهمیه، تعیین‌کننده میزان آراء یک عضو در تصمیم‌گیری‌ها می‌باشد و ایالات متحده بیشترین میزان آراء را داراست. بالاترین مرجع تصمیم‌گیری در صندوق، هیأت مدیره است که در آن همه‌ی اعضای صندوق دارای نماینده می‌باشند. این هیأت هر ساله همراه با بانک جهانی اجلاس دارد و اما در عمل، هیأت مدیره اکثر اختیارات خود را به هیأت اجرایی تفویض کرده است. اعضای هیأت اجرایی صندوق ۲۲ الی ۲۴ عضو می‌باشند که هر دو سال یک‌بار انتخاب می‌شوند و مدیر عامل را به مدت پنج سال انتخاب می‌نمایند. شش عضو از اعضای هیأت مدیره، از کشورهای هستند که بیشترین سهمیه را در صندوق دارند که عبارتند از نمایندگان کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان، ژاپن و روسیه. شانزده عضو دیگر هیأت مدیره، نمایندگان گروه‌های شانزده‌گانه صندوق می‌باشند. دو عضو هیأت مدیره هم از کشورهای انتخاب می‌شوند که بیشترین وام را طی دو سال گذشته در اختیار صندوق قرار داده‌اند، مشروط بر این که از شش کشوری که بیشترین سهمیه را در صندوق دارند، نباشند و چون این دو عضو دائمی نیستند، اعضای هیأت اجرایی بین ۲۲ تا ۲۴ عضو متغیر می‌باشند (حیدری، ۱۳۸۴: ۱۳).

با این مختصر آشنایی با تاریخچه و سیستم حقوقی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، جای آن دارد که به نقش مستقیم و غیر مستقیم این دو نهاد مالی در تقویت قدرت اقتصادی و نهایتاً روند هژمونی و امپریالیستی آمریکایی پردازیم.

بخش دوم: نحوه و شرایط وام‌دهی (مداخله‌گرایی)

از آنجا که کشورهای قدرت‌مند، نفوذ فوق‌العاده‌ای بر تصمیمات و سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از طریق نظام رأی وزنی و تعیین رؤسای این نهاد و زیرسیستم‌های آن دارند و در قبال آن قایل به حق و تو برای خود هستند (حقی که به صورت رسمی و حقوقی مانند آنچه در شورای امنیت است وجود ندارد)، بنابراین کشوری مانند ایالات متحده که بزرگ‌ترین سهم را در این دو نهاد داراست، بالطبع از این نقش در جهت حفظ و افزایش منافع خود حتی در حیطه‌های غیر اقتصادی استفاده خواهد کرد، کما اینکه تا کنون نیز این‌گونه بوده است. علاوه بر این مسأله، چنین نفوذی از سوی ایالات متحده، وابستگی بانک و صندوق به نهادهای ملی و خصوصی این کشور را نیز در پی داشته و تشدید بخشیده است.

بر اساس نظام فعلی تخصیص آراء، دنیای پیشرفته امکان کنترل کامل بر صندوق بین‌المللی پول را داراست و این بدان معناست که دنیای پیشرفته، دنیای در حال توسعه را تحت کنترل دارد (دوپای، ۱۳۸۲: ۶۵). همچنین از آنجا که در بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول تصمیمات بر اساس اکثریت آراء، اتخاذ می‌گردد، نحوه رأی‌گیری و اتخاذ تصمیم جهت اعطای وام نیز به سهام‌داران عمده، قدرت نفوذ زیادی بر تصمیمات اتخاذ شده به وسیله بانک و صندوق اعطاء می‌کند. با این وجود، توسل به رأی‌گیری بسیار نادر است و اکثر تصمیمات بر اساس توافق صورت می‌گیرد. اما توافق به معنی عدم وجود نفوذ در فرآیند تصمیم‌گیری نیست. نفوذ در این فرآیند، از طریق نشانه‌های عدم تأیید سهام‌داران عمده صورت می‌گیرد که این امر باعث عدم طرح مسأله در هیأت اجرایی می‌شود. به عبارت دیگر، ایالات متحده از طریق تعیین دستور جلسه، این قدرت را اعمال می‌نماید. علاوه بر این، مدیر عامل بانک جهانی همواره یک آمریکایی بوده است که عملاً به وسیله رئیس جمهور ایالات متحده انتخاب می‌شود (تقوی، ۱۳۸۲: ۲۸۴). تا این تاریخ، تمامی دوازده رئیس بانک، شهروند آمریکا بوده‌اند که از این تعداد، سه مدیر عامل از جامعه بانک‌داری آمریکا بوده و ۲ نفر نیز از پنتاگون به این سمت راه یافته‌اند. با این حال، در آوریل ۲۰۱۲ و در جریان انتخاب دوازدهمین رئیس بانک جهانی، برای نخستین بار چندین نفر نامزد این مقام شده و علاوه بر جیم یونگ کیم آمریکایی که به این مقام دست یافت، خوزه ماریو اوکامپو، اقتصاددان کلمبیایی و نگوزی اوکونجا ایوئالا، وزیر دارایی نیجریه نیز از نامزدهای نهایی ریاست بانک جهانی بودند (بی بی سی نیوز، ۱۶ آوریل ۲۰۱۲).

رئیس بانک جهانی، به جز نفوذ و تأثیرگذاری در تصمیم‌گیری‌ها و جلب نظر اعضای

هیأت اجرایی، از دو طریق می‌تواند در نحوه‌ی عمل بانک تأثیر گذار باشد. یکی این که می‌تواند از حق رأی خود در مواردی که رأی بر له یا علیه یک موضوع برابر است، استفاده نماید و باعث تصویب یا عدم تصویب طرحی شود و دیگر این که تنها شخصی است که دارای حق پیشنهاد اعطای وام در قبال درخواست کشورهای عضو است. از سوی دیگر، وی مسئول انجام فعالیت‌های روزمره بانک، سازمان‌دهی امور و انتصاب یا کنار گذاردن کارکنان است. این وضعیت باعث گشته تا میزان کنترل ایالات متحده در بانک جهانی به‌طور مطلوبی فراتر از دیگر کشورها باشد.

نخستین وام‌های بانک جهانی که در سال ۱۹۴۷ اعطا گردید، ۴۹۷ میلیون دلار و به چهار کشور دانمارک، فرانسه، لوکزامبورگ و هلند به‌منظور ترمیم خرابی‌های جنگ دوم جهانی بود. اما با شروع طرح مارشال توسط ایالات متحده در ۱۹۴۸، بانک تمامی مساعی خود را معطوف به عمران کشورهای در حال رشد نمود. با این توضیح بحثی به میان می‌آید که چرا ایالات متحده که مؤسسات مالی جهانی را اداره می‌کند، در فکر پیشرفت و صنعتی کردن دیگر کشورها از جمله کشورهای جهان سوم می‌باشد؟ یک پاسخ، برمی‌گردد به مسأله دنیای آزاد و دنیای کمونیسم و این که ایالات متحده از طریق چنین نهادهایی سعی داشت تا کشورهای جهان آزاد یا غیرکمونیست را از افتادن در دام اتحاد جماهیر شوروی، با تزریق دلارهای آمریکایی از سوی این مؤسسات مالی، دور نگه دارد و در دنیای پس از جنگ سرد نیز چنین سیاستی را جهت حفظ بازارهای مصرف، در ماورای بحار به‌کار می‌بندد.

اما در مورد این که آیا اصولاً این امر، یعنی صنعتی شدن کشورهای جهان سوم، در تضاد با منافع سرمایه‌داری و تضعیف امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی به رهبری آمریکا هست یا خیر، پاتریک کلاسون در توضیح می‌گوید: «این امر نشانگر تضعیف امپریالیسم نیست و در واقع امپریالیسم، جهت سلطه‌ی خود را تغییر صورت داده است. صنعتی شدن بعضی کشورهای جهان سوم، از طریق اجازه‌ی توسعه‌ی سریع‌تر به کشورهای امپریالیستی، موجب تقویت توسعه‌ی ناموزون می‌شود. امروزه کشورهای جهان سوم به تولید محصولات صنعتی استاندارد شده اشتغال دارند و این امر به کشورهای امپریالیستی این امکان را می‌دهد تا منابع خود را در مسیر تولید کالاهای با فناوری پیشرفته‌تر قرار دهند، به‌ویژه در وسایل تولید که سپس به‌عنوان پایه‌های صنعتی شدن هر چه بیشتر، به کشورهای جهان سوم فروخته شوند» (کلاسون، ۱۹۷۹: ۱۳۷). بدین ترتیب، کمک‌های مالی بانک جهانی و همچنین صندوق بین‌المللی پول، در بهترین حالت کمک به وابستگی صنعتی کشورهای جهان سوم به کشورهای غنی و پیشرفته است. با این وصف، حتی اگر جهت‌گیری‌های خاص ایالات متحده

در خصوص نحوه‌ی وام‌دهی به کشورهای مختلف را نیز در نظر نیاوریم، باز ایالات متحده از این طریق در صدد بسط نفوذ امپریالیستی خود در اقصی نقاط جهان است. با این وجود، تعامل بانک جهانی و صندوق با کشورهای مختلف و دسته‌بندی کشورها، به صورت دوست و دشمن جهت دریافت پاداش یا استحقاق کیفر نیز جالب توجه است.

دیگر موضوع قابل توجه در خصوص تشکیل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، این است که اتحاد جماهیر شوروی، نماینده‌ای را به کنفرانس برتون وودز که به منظور ارائه‌ی یک نظم تجاری چندجانبه برای دوران پس از جنگ تشکیل شده بود، گسیل نکرد. زیرا هراس داشت که اتحاد جماهیر شوروی توسط اقتصادهای کاپیتالیستی بلعیده شود و دیگر کشورهای تحت نفوذ خود را نیز از ورود به این سیستم منع نمود. لهستان نیز که در اواخر جنگ، به صورت حساس‌ترین نقطه‌ی کشمکش میان اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا درآمده بود، هنگامی که حکومت موقت دوبلین که طرفدار شوروی بود بر سر کار آمد، در سرتاسر سال ۱۹۴۶، با برچسب زدن «نئوفاشیست» و «همکاران نازی» به گروه‌ها و احزاب رقیب، زمین‌های متعلق به کلیسا را مصادره کرد، صنایع را ملی نمود و از الحاق به صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی خودداری کرد (شولزینگر، ۱۳۷۹: ۳۶۷). اما همین که تغییراتی در درون بلوک شرق به وقوع پیوست و نهایتاً به فروپاشی یکی از دو ابرقدرت یعنی اتحاد جماهیر شوروی انجامید، ایالات متحده خود را مؤظف نمود تا با کمک به کشورهای جانشین ابرقدرت رقیب، از روی کار آمدن ملی‌گرایان افراطی و بقایای نظام کمونیستی سابق، به دلیل وضعیت نابهنجار اقتصادی آنها، جلوگیری نماید.

دولت کلینتون که در سال ۱۹۹۳، کنترل کاخ سفید را در دست گرفته بود، سعی کرد تا به دولت‌های جانشین شوروی سابق کمک نماید تا به طرز مسالمت‌آمیزی، تحول به سمت دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد را به‌طور کامل بپیمایند. اقتصاد روسیه در سال‌های ۱۹۹۳-۹۵ همچنان در حال رکود بود و به‌نظر می‌رسید که آینده‌ی یلتسین، به روبل در حال سقوط بستگی دارد. هنگامی که یک ملی‌گرای افراطی یعنی روسلان خاسبولاتوف، توانست بیشتریت آراء را در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۳ به‌دست آورد، ایالات متحده در مورد مشکلات رهبر شوروی، با او همدردی کرد و قول داد که از محل صندوق بین‌المللی پول، کمک‌های مالی را در اختیار روسیه قرار دهد. دولت کلینتون همچنین کمک‌های مالی صندوق و بانک جهانی را برای روسیه و دولت‌های جانشین شوروی که دارای سلاح هسته‌ای بودند (اوکراین، بلاروس و قزاقستان) و می‌خواستند که آنها نابود کرده و یا تحت کنترل شدید قرار دهند، تضمین نمود (شولزینگر، ۱۳۷۹: ۶۶۷).

بدین ترتیب، صندوق بین‌المللی پول در روسیه، تحت فشار دولت آمریکا، با انصراف از اجرای بسیاری از ضوابط اقتصادی مدون خود، در پیدایش نظامی سهمیم شد که فاقد هرگونه پایه و اساس اقتصادی بود. صندوق بین‌المللی پول به دلیل حمایت نامحدود و مطلق آمریکا از رئیس جمهور یلتسین، وام‌های عمده و تمدید شده‌ای را در اختیار روسیه قرار داد که هیچ توجیه اقتصادی برای آنها وجود نداشت. آناتولی چوبایس، که زمانی مشاور اقتصاد یلتسین بود، بعدها تقریباً با ناسپاسی بر خود می‌بالید که روسیه با فریب، صندوق را وادار به استمرار پرداخت وام نمود (به نقل از: کیسینجر، ۱۳۸۳: ۳۷۷) در حالی که آن زمان، ایالات متحده مجبور به اتخاذ چنین سیاست و بخششی بود، حتی اگر روسیه در فکر چنین فریبی نیز نمی‌بود.

از دیگر نمونه‌های استفاده‌ی ابزاری ایالات متحده از صندوق و بانک جهانی در جهت منافع خود، اعمال نفوذ این کشور در این نهاد در راستای بحث حقوق بشر آمریکایی است. با به قدرت رسیدن کارتر در انتخابات سال ۱۹۶۷ و قرار گرفتن بحث رعایت حقوق بشر در صدر اهداف و برنامه‌های دولت آمریکا، کنگره‌ی این کشور یک دفتر حقوق بشر به ریاست پاتریشا دی رابین در وزارت خارجه دایر کرد که وظیفه‌ی ارائه‌ی گزارش سالانه درباره‌ی وضعیت آزادی‌های مدنی و سیاسی در کشورهای خارجی را بر عهده داشت. در این گزارش‌ها، کشورهایی که معیارهای حقوقی بشر مورد نظر ایالات متحده را نقص کرده (از قبیل فیلیپین، کره جنوبی، شیلی و آرژانتین) محکوم شده و دولت کارتر، ضمن قطع کمک‌های اقتصادی به آنها، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و یا بانک توسعه بین کشورهای آمریکایی را زیر فشار گذارد تا کمک‌هایشان را به کشورهای مزبور کاهش دهند.

ایالات متحده همچنین از ابزار نهادهای مالی بین‌المللی جهت تنبیه و حتی فروپاشی دولت‌هایی استفاده نموده که در صدد خروج از سیستم تقویت قدرت این کشور بوده‌اند. به‌طور مثال هنگامی که سالوادور آلنده گوسنس در سال ۱۹۷۰ در انتخاباتی که با شرکت سه نامزد، در یکی از دموکراسی‌های بسیار شکوفای آمریکا لاتین یعنی شیلی، به مقام ریاست جمهوری رسید، سیا دچار وحشت گردید و رئیس شعبه‌ی سیا در سنتیاگو، درخواست متزلزل کردن حکومت آلنده را نمود. با این وجود، هیچ کودتایی علیه این دولت در طول سه سال آینده به وقوع نپیوست و آلنده در طی این سال‌ها مبادرت به یک رشته اصلاحات در مورد توزیع عادلانه ثروت کرد. وی معادن مس متعلق به آمریکائیان را ملی کرد و سیستم تلگراف شیلی را که به شرکت بین‌المللی تلگراف و تلفن (وابسته به ایالات متحده) تعلق داشت، مصادره کرد. واشنگتن به چنین حرکتی واکنش نشان داد و به این نتیجه رسید که دیگر وجود چنین دولتی قابل تحمل نیست و بنابراین اقدامات خود را جهت براندازی حکومت آلنده تشدید نمود.

دولت آمریکا با به‌کارگیری نفوذ خود در بانک جهانی و بانک اینتر امریکن، اقدام به جلوگیری از اعطای اعتبارات به حکومت آئنده نمود که در این خصوص کیسینجر، وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده، توضیح می‌دهد که هدف از اقدامات مزبور این بود که اقتصاد شیلی را فلج کند. به این ترتیب بود که طبقه‌ی متوسط شیلی به دلیل وضعیت بد اقتصادی و تشدید آن، با نخبگان و صاحبان کسب و کارهای خارجی، هم صدا شدند و از سوسیالیست‌ها خواستند که صحنه‌ی سیاست را ترک گویند. با کاهش حمایت مردمی از حکومت آئنده، سازمان سیا نیز با صرف مبالغه‌ی هنگفت، اقدام به راه‌اندازی اعتصابات کارگری و رانندگان کامیون و تاکسی نمود و نظامیان شیلی نیز اقدام به توطئه‌چینی علیه آئنده نمودند تا این که کودتاچیان با کمک سیا اقدام به سرنگونی حکومت آئنده در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ نمودند (شولزینگر، ۱۳۷۹: ۵۳۵-۵۳۳).

ایجاد تحول سیاسی در راستای منافع ایالات متحده از طریق مراکز مالی بین‌المللی در سایر کشورهای جهان، اگر چه از ابتدای تأسیس این مؤسسات در دستور کار کاخ سفید قرار داشته، اما در زمان ریاست جمهوری بوش پسر و با توجه به روی کار آمدن گروهی از نخبگان فکری و ابزاری در گستره‌ی سیاست خارجی این کشور، موسوم به نومحافظه‌کاران، نمود بارزتری به خود گرفت. در همین راستا، پل ولفوویتز دهمین رئیس بانک جهانی و معاون اسبق پنتاگون و از نومحافظه‌کاران سرشناس محفل بوش پسر که از ژوئن ۲۰۰۵ به مدت دو سال در این سمت بود، اقتصاد را حربه‌ای مهم به‌منظور مبارزه با دیکتاتورها (منظور دشمنان آمریکا) می‌دانست. وی در این راستا به قیام‌های مردمی در فلیپین و کره جنوبی در دهه‌ی ۱۹۸۰ و اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا لاتین در دهه ۱۹۹۰ اشاره می‌کرد و حمایت اقتصادی برای کمک به مردم‌سالاری‌های جدید را ضروری می‌دانست (بی‌بی‌سی فارسی، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۴).

بیان صریح چنین دیدگاه‌هایی از سوی معمار جنگ عراق به این منزله است که از این پس باید شاهد جهت‌گیری‌های شدیدتری از سوی نهادهای مالی بین‌المللی از جمله بانک جهانی در راستای کمک رسانی به دولت‌هایی باشیم که می‌خواهند خود را همراه و هم جهت با منافع آمریکا قرار دهند. عکس این نظریه نیز صادق است، یعنی فشار ایالات متحده و نفوذ این کشور در بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول جهت قطع کمک‌های مالی این نهادها به کشورهای غیر دوست، رحال یا با اهرم حقوق بشر و یا اصطلاحات دموکراتیک و غیره. بنابراین اگر ایالات متحده در دوران جنگ سرد با کمک‌های سیاسی و اقتصادی که به دیکتاتورهای مخالف کمونیسم و آن هم از طریق مؤسسات بین‌المللی داشت، در حال حاضر چنین معامله‌ای را با دشمنان جدید خود انجام می‌دهد.

در همین رابطه، جین هاریگان استاد اقتصاد و رئیس دپارتمان اقتصاد دانشکده مطالعات

آفریقا و آسیای دانشگاه لندن، سیاست‌های اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در منطقه خاورمیانه را تحت تأثیر منافع سیاسی آمریکا می‌داند. هاریگان تأکید دارد، مطالعات و بررسی‌های وی نشان می‌دهد وام‌هایی که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به کشورهای خاورمیانه اعطاء می‌کنند، بیشتر از منافع سیاسی سهام‌داران غربی آنها سرچشمه می‌گیرد تا از بحران‌های اقتصادی کشورهای دریافت‌کننده وام‌ها. وی در این خصوص، کشورهای الجزایر و اردن را شاهد می‌آورد که با دریافت وام‌های مختلف از این دو نهاد بین‌المللی، سیاست خارجی آنها نیز به سمت غرب و منافع آمریکا تمایل پیدا کرده است. به گفته‌ی هاریگان، بررسی بر روی کشورهای خاورمیانه‌ای که از وام‌های صندوق بین‌المللی پول بهره‌مند شده‌اند، نشان می‌دهد که هیچ‌یک از آنها دچار شرایط بحران اقتصادی که لازمه‌ی اعطای وام به آنها است نبوده‌اند و عوامل دیگری همچون حفظ منافع سیاسی آمریکا موجب برخورداری آنها از خاصه خرجی‌های صندوق بین‌المللی پول شده است. به‌عنوان نمونه، کشور الجزایر که در سال ۱۹۹۴ و پس از آنکه قانون ضد تروریسم را به تصویب رسانید، سریعاً از وام اصلاح ساختاری بانک جهانی و هم‌چنین وام ۱/۳ میلیارد دلاری صندوق بهره‌مند شد، که بزرگ‌ترین وام صندوق در منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا تاکنون بوده است. این استاد دانشگاه لندن می‌افزاید، بررسی شرایط اقتصادی کشورهای دریافت‌کننده وام و مقایسه‌ی آن با عواملی همچون نزدیکی جغرافیایی به اسرائیل، نزدیکی سیاسی به آمریکا، رتبه‌ی شاخص دموکراسی و عوامل سیاسی دیگر نشان می‌دهد که پارامترهای سیاسی فوق هستند که تعیین‌کننده‌ی کشورهای مستحق وام بوده‌اند و نه شرایط بحرانی اقتصاد آنها (خبرگزاری آفتاب، ۱۸ دی ۱۳۸۴).

در خصوص ایران، موضوع استقراض از بانک جهانی نخستین بار در سال ۱۳۳۰ در اوج مشکلات اقتصادی ناشی از ملی شدن صنعت نفت مورد توجه دکتر مصدق قرار گرفت، اما رئیس بانک صرفاً اعلام آمادگی نمود تا بین ایران و انگلیس وساطت نماید. پیشنهاد وی نیز چیزی جز عواید نفت به‌صورت پنجاه-پنجاه نبود، که مورد پذیرش دکتر مصدق قرار نگرفت و در نتیجه دریافت وام از بانک جهانی میسر نگشت (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۴: ۱۸۴). در حالی که پس از کودتای آمریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت مصدق، دولت محمدرضا شاه پهلوی طی سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۹۴۷، ۲۴ بار از بانک جهانی و جمعاً به مبلغ ۶۸۱ میلیون دلار وام گرفت (قیصره دهی، ۱۳۸۷: ۶). بعد از وقوع انقلاب اسلامی ایران، هم‌به‌دلیل خصومت ایالات متحده و هم اعلام بی‌نیازی جمهوری اسلامی ایران از دریافت مساعدت مالی از این بانک غربی، هیچ‌گونه وامی از سوی این دو نهاد مالی به ایران اختصاص نیافت. اما جنگ ویرانگر هشت ساله عراق علیه ایران و وقوع بلاهای طبیعی، تهران را در ۱۹۹۱ ناگزیر

کرد برای کمک به زلزله زدگان رودبار و منجیل، یک وام اضطراری ۲۵۰ میلیون دلاری از بانک جهانی بگیرد. که این بازگشت نیز با قدری تنش‌زدایی در روابط ایران و آمریکا، بزرگ‌ترین سهام‌دار بانک، به‌خاطر آنچه مساعدت ایران در تسهیل آزادی چند گروهان آمریکایی در لبنان عنوان شد، مقارن گردیده بود. اما در ۱۹۹۳ وان کریستوفر، وزیر خارجه وقت آمریکا، جمهوری اسلامی ایران را یاغی بین‌المللی خواند و آمریکا از نفوذ خود در این بانک برای سنگ‌اندازی بر سر راه درخواست‌های تهران، بهره برد (پیلتن، ۱۳۸۴). صندوق بین‌المللی پول نیز در دهه ۱۹۹۰ اعطای وام درخواستی ایران به میزان ۴۰۰ میلیون دلار را که با توجه به سهمیه جمهوری اسلامی ایران به هیچ وجه غیر منطقی نبود، تحت فشارهای ایالات متحده مشروط و منوط به اعمال اصلاحات اساسی در ساختار اقتصاد کشور نمود که جمهوری اسلامی ایران از پذیرش تعهد نسبت به اعمال این اصلاحات سرباز زد و در نتیجه هیچ وامی به ایران پرداخت نشد (قیصره دهی، ۱۳۸۷: ۶).

در مجموع اینکه روند وام‌دهی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به کشورهای عضو، بیش و پیش از آنکه روندی اقتصادی باشد، یک فرآیند سیاسی است و حتی خود این نهادها نیز هیچ‌گاه نگفته‌اند که عوامل سیاسی در ارائه وام‌های اعطایی بی‌تأثیر بوده است. حتی از لحاظ اقتصادی نیز جالب توجه است که بانک جهانی تنها ۸ درصد از مجموع وام‌های خود را به مسائلی چون آموزش و پرورش، خدمات بهداشتی و درمان و آب و فاضل آب اختصاص می‌دهد؛ حال آنکه ۴۵ درصد آن مستقیماً برای شرکت در مناقصات قراردادهای پرسود فراقاره‌ای به شرکت‌های چندملیتی پرداخت می‌گردد (بیات، ۱۳۹۱). واقعیتی که یکی از اقتصاددانان بانک جهانی نیز به آن اذعان دارد این است که «دارایی بانک جهانی توسط سهام‌داران بزرگ آن (که آمریکا بزرگ‌ترین آنهاست) تأمین می‌شود، بنابراین در اعطای این پول به صورت وام، بی‌گمان این سهام‌داران بزرگ خواستار حفظ منافع خود می‌باشند» (خبرگزاری آفتاب، ۱۸ دی ۱۳۸۴). بنابراین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که از طریق آن، کمک‌های خارجی آمریکا در سراسر جهان پخش می‌شود، یکی از ابزارها و اهرم‌های مهم سیاست خارجی این کشور محسوب می‌شوند.

بخش سوم: صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و اقتصاد سرمایه‌داری

چنانچه پیشتر نیز بیان شد، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی همراه با سازمان تجارت جهانی، سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی کشورهای امپریالیستی و در رأس آنها ایالات متحده است که سلطه‌ی کشورهای سرمایه‌داری را بر اقتصاد جهان برقرار می‌کنند. این سازمان‌ها به نیابت از جانب سرمایه‌داری جهانی، قوانینی را وضع

می‌کنند که همه‌ی کشورهای تحت سلطه باید به آنها گردن نهند. بنابراین صندوق و نهاد همزادش بانک جهانی، بنگاه‌هایی بی‌طرف که فقط با موضوعات فنی توسعه‌ی اقتصادی و ثبات مالی درگیر باشند، نیستند. این نهادها، اهداف مالی کشورهای تحت سلطه را تعیین می‌کنند، بر چگونگی پیشرفت این اقدامات نظارت دارند و وظیفه‌ی این کشورها، بدون اینکه نقش چندانی در طرح‌ریزی قوانین این سازمان‌ها داشته باشند، تنها برآورده کردن خواسته‌های مؤسسين قدرت‌مند آنهاست.

نقش دو قلوهای برتون وودز در تثبیت سلطه جهانی ایالات متحده بسیار فراتر از آن چیزی است که از طریق اعطای وام‌های کذایی و نظام پاداش و جزای این مؤسسات نسبت به کشورهای زیر سلطه اعمال می‌شود. در واقع عملکرد غیرمستقیم چنین نهادهایی که به صورت تثبیت دلار به عنوان پول بین‌المللی، گسترش روند حذف مقررات محدود کننده، خصوصی‌سازی، رفع موانع تجاری، تعدیل اقتصادی و ... اعمال می‌شود، از جمله عواملی است که حتی با وجود سقوط نظام برتون وودز، همچنان امکانات نامحدودی در اختیار اقتصاد آمریکا قرار داده است. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول با بیان ضروری و حیاتی بودن بازارهای سرمایه‌ی آمریکا و رشد بی حد و حصر اقتصاد ایالات متحده، بیشتر کشورهای جهان را متقاعد کرده است تا مدیریت اقتصادی آمریکا را سرمشق خود قرار دهند.

از زمان قرار گرفتن دلار آمریکا به عنوان پول جهانی تا به امروز، ایالات متحده نوع خاصی از امتیازات را برای خود کسب نموده است. به این ترتیب از آن هنگام، کسری تجاری تراز پرداخت‌ها می‌توانست فقط با نوعی اسکناس خاص تصویب شود. به عبارت دیگر، دایره‌ی سلطه‌ی بانک و صندوق بر ۱۸۴ کشور به استثناء ایالات متحده گسترش یافت. همان‌طور که صندوق بین‌المللی پول به مثابه نهادی جهت تنظیم سیستم پولی، بیش از هر چیز دیگر حافظ قدرت رهبری ایالات متحده گردید، بانک جهانی نیز به صورت دوفاکتو، حافظ منافع مالی و تجاری آن شد. ایالات متحده می‌بایست توسط اعتباراتی که از جانب بانک جهانی در اختیارش قرار می‌گرفت، صادرات خود و به عبارتی دیگر، سرمایه‌گذاری‌های مستقیم را به حرکت درآورد و این امر تبدیل تولیدات زمان جنگ را به تولیدات زمان صلح، با حداقل کاهش منافع امکان پذیر می‌ساخت (روگن اشتاین، ۱۳۷۱: ۳۱-۳۰؛ فوت و همکاران، ۲۰۰۳: ۵۷). در حقیقت صندوق و بانک جهانی جاده صاف کن گات و سازمان تجارت جهانی فعلی می‌باشند و در کل، همه‌ی این سازمان‌ها سلطه‌ی کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی را بر اقتصاد جهان تأمین می‌کنند و همچنین هر زمان که بر سر غارت جهان دعوایی میان آنها رخ می‌دهد، میانجی‌گری می‌کنند.

سیستم برتون وودز به شدت بر روی کشورهای منفرد و طرز اداره‌ی امور بین‌المللی مؤثر بود، اما وقتی که ایالات متحده دریافت که این سیستم دیگر منافعش را تأمین نمی‌کند، شوک‌های نیکسون در سال ۱۹۷۱ بر آن وارد آمد. در این رابطه جی جان ایکنبری استاد بخش روابط خارجی دانشگاه جورج تاون بیان می‌دارد که «نهادهای بین‌المللی توسط کشورهای نیرومند تر پدید می‌آیند و در حالت اصلی خود، تا زمانی که منافع مهم مؤسسان خویش را تأمین کنند، یا به نظر رسد چنین می‌کنند، باقی می‌مانند.» استفن کراسنر (۱۹۸۵: ۲۶۳) نیز معتقد است «ماهیت تشکیلات نهادی را با توزیع قابلیت‌های قدرت ملی بهتر می‌توان توضیح داد تا با تلاش در جهت رفع مشکلات ناشی از شکست بازار و من می‌توانم اضافه کنم: یا هر چیز دیگر». این همان نگاه به سازمان‌های بین‌المللی برحسب سیاست قدرت و یا مطالعه بر اساس قدرت و تعارض است.

کشورهای گرد آمده در برتون وودز به‌طور ضمنی توافق کرده بودند که به دلار آمریکا اعتماد کنند و در مقابل، ذخایر دلاری خود را از آمریکا مطالبه نکنند. لیکن آمریکا با سوءاستفاده از این موقعیت، اقدام به انتشار نامحدود دلارهای بدون پشتوانه کرد و بدین ترتیب زمینه‌ی بی اعتباری سیستم برتون وودز را فراهم نمود (مشبکی، ۱۳۷۹: ۷). چنین امری در کنار تورم ناشی از هزینه‌های تجاوز آمریکا به ویتنام و همزمانی با بحران انرژی ناشی از واکنش اوپک نسبت به جنگ یوم کیپور، موجب تضعیف هژمونی دلار آمریکا گردید و نهایتاً در ۱۹۷۳، ایالات متحده به رابطه‌ی دلار و طلا پایان داد و نظام برتون وودز به‌صورتی که تشکیل شده بود، سقوط کرد.

با وجود سقوط نظام برتون وودز، دلار همچنان به‌صورت واحد پول بین‌المللی باقی ماند و نهادهای ناشی از آن به فعالیت خود ادامه می‌دادند و از ۱۹۸۲ به این سو، عملاً به‌صورت اداره‌کنندگان اقتصاد کشورهای پیرامونی در آمدند. واحد پول بین‌المللی بودن دلار، امکانات نامحدودی در اختیار اقتصاد آمریکا قرار داده است. امروزه دو سوم ذخیره ارزی کشورهای جهان به دلار نگهداری می‌شود. ۸۰٪ معاملات که در بازارهای انرژی صورت می‌گیرد و مقدارش را ۱۳۰۰ میلیارد دلار در روز برآورد می‌کنند، با استفاده از دلار است. نیمی از صادرات جهان با دلار تأمین مالی می‌شود و همه‌ی وام‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به دلار پرداخت می‌شود و در بازار کالاها، از جمله نفت نیز وسیله معامله‌ی بین‌المللی، دلار آمریکا است (سیف، ۱۳۸۲: ۲۰۸). از این رو، یکی از خدمات کنفرانس برتون وودز که پدید آورنده‌ی دو نهاد مالی سرنوشت‌ساز در پهنای اقتصادی جهانی بود، تثبیت ارزش دلار آمریکا بود که همچنان نیز پس از فروپاشی نظام مالی بین‌المللی برتون وودز ادامه دارد و چنین

امری موقعیت هژمونی اقتصادی آمریکا را تقریباً خدشه‌ناپذیر ساخته است. در واقع از زمان سقوط نظام برتون وودز، آمریکا در موقعیت منحصر به فردی قرار گرفته است. آمریکا تنها کشوری است که می‌تواند از واحد پول داخلی خود برای پرداخت‌های بین‌المللی استفاده کند. دلیل ساده‌ش هم این است که اگر بتوان از یک واحد پول بین‌المللی سخن گفت، آن واحد پول بین‌المللی، دلار آمریکاست که به جهات گوناگون مورد تقاضای همگان است؛ نه به این علت که پول با پشتوانه‌ای است و یا اینکه ارزشش سقوط نمی‌کند، بلکه به این دلیل که همگان ناچار شده‌اند تا دلار آمریکا را در معادلات بین‌المللی بپذیرند. علت این امر نیز نه به اقتصاد آمریکا، بلکه به موقعیت سیاسی مسلط این کشور مربوط می‌شود که توانسته از طریق نهادهای مالی بین‌المللی دست‌ساز خود، هژمونی دلار را در معادلات بین‌المللی تثبیت نماید. هزینه تولید یک دلار، تنها سه سنت است ولی ایالات متحده در عمل در ازای آنچه سه سنت هزینه تولید دارد، به میزان ۱۰۰ سنت کالا و خدمات از دیگران دریافت می‌کند. در اقتصاد به این سود کلان، سینوراژ می‌گویند که معمولاً در معاملات داخلی در دست دولت‌هاست ولی ایالات متحده این امکان استثنایی را دارد که از این سود کلان در عرصه‌ی مبادلات بین‌المللی استفاده کند (سیف، ۲۰۰۴).

ایالات متحده با بیان این‌که اقتصادهای پیشرفته مسئولیت عمده‌ای در پیشبرد توسعه‌ی سریع در رشد جهانی بر عهده دارند، توانسته است با اعمال سیاست‌های انبساط پولی خود از طریق صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به تقویت هژمونی خود بپردازد. در سال‌های اخیر، بانک و صندوق دستخوش تغییرات فراوان شده که عمدتاً این تغییرات در سال‌های زمام‌داری ریگان در آمریکا و تاچر در انگلستان که مفکوره‌ی آزادی بازار آزاد را اشاعه می‌نمودند و به کشورهای فقیر وعده‌ی قرضه‌های مشروط (یعنی تحمیل شرایط بیش از حد با ماهیت سیاسی) می‌دادند، به‌وقوع پیوست و این مأموریت به دوش بانک جهانی، که مسئولیت ریشه‌کنی فقر را به دوش داشت، گذاشته شد. از سوی دیگر، با فروپاشی نظام سوسیالیستی در شوروی سابق و اروپای شرقی، مأموریت تازه‌ای برای صندوق ایجاد گردید و آن عبارت بود از تحول این کشورها به اقتصاد بازار آزاد (سحر، ۲۰۰۵).

صندوق در همین راستا، سیاست اصلاح ساختاری را به کشورهای تحت سلطه دیکته می‌کند. این به معنای برخی اصلاحات در هزینه‌های دولتی، دستمزدها، تجارت، محدودیت‌های اعتباری به بخش‌های تولید ملی، قیمت‌گذاری پول کشور، واگذاری اعتبارات صادراتی به سرمایه‌داران داخلی و خارجی و سیاست‌های توسعه‌ی صنعتی است. به‌نحوی که مجموعه حرکت اقتصادی بتواند بازپرداخت قروض بانک‌های امپریالیستی را تضمین کند که این امر مستلزم کسب درآمد بیشتر در بازار جهانی

توسط این کشورها است. یعنی باید هزینه‌های داخلی خود را کاهش داده، بر صادراتشان بیفزایند و از طریق کاهش هزینه‌ی تولید و کاهش ارزش پول خود، کالاهای صادراتی ارزان‌تری تولید کنند که توان رقابت با کالاهای مشابه را در بازار جهانی داشته باشند. در عین حال، آنها مؤظفند با برداشتن موانع حقوقی در زمینه‌ی تجارت و سرمایه‌گذاری‌های خارجی، درهای اقتصاد را بیش از گذشته بر روی کالاها و سرمایه‌های امپریالیستی باز کنند، یعنی همان هدفی که نهایتاً سازمان تجارت جهانی به دنبال آن است.

نوآم چامکسی (۱۳۷۵: ۳۲۲-۳۲۱)، برجسته‌ترین منتقد جهانی نظام‌های سرکوبگر، در کتاب خویش تحت عنوان نظم‌های کهنه و نوین جهانی می‌نویسد: «نهادهای برتون وودز هر روز بیشتر به مرکز گرانش تصمیم‌های اقتصادی مهمی که بر کشورهای رو به رشد تأثیر می‌گذارد، تبدیل می‌شوند. ویژگی این نهادها از این قرار است: خصلت غیر دموکراتیک، پنهان‌کاری اصول قشری و متعصبانه، فقدان جمع‌گرایی در بحث از هدف‌ها و ناتوانی آنان در تأثیرگذاری بر سیاست‌های کشورهای صنعتی. این نهادها در واقع خدمت‌گذار بخش‌های مسلط آنان هستند. سازمان تجارت جهانی خود را با بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هماهنگ خواهد کرد و مثلث نهادهای نوین را تشکیل خواهند داد که وظیفه‌ی اصلی آنان نظارت و استیلا بر روابط اقتصادی است که جهان رو به انکشاف را گرفتار می‌سازد و به موازات آن، کشورهای صنعتی ترتیب معاملات خود را در خارج از مجاری عادی در دیدارهای گروه هشت و مانند آن تعیین خواهند کرد».

بانک جهانی نیز با توجه به تخصص حرفه‌ای، توانسته وضعیتی را به جهانیان تحمیل نماید که به‌مثابه آخرین امکان وام‌گیری به حساب آید. نهادی که در موقعیتی قرار گرفته که می‌تواند شرایط خود را به وام‌دهنده تحمیل کند. پیوند بین بانک جهانی و وال‌استریت البته استراتژیک است. بانک جهانی تاکنون چندین بار برخی از نهادهای مالی را که ناشیانه در عملیات سوداگری در اینجا و آنجا در قاره‌های دیگر شرکت کرده بودند، نجات داده است. طی فعالیت روزانه‌اش، این نهاد باید بر اساس معیارهای مطلقاً بانکی عمل کند و منشور آن، صریحاً هر نوع شرط‌گذاری سیاسی و غیره را رد می‌کند. با وجود این، عملکرد این بانک بیش از هر چیز، متأثر از مفهوم کلی و غیر بانکی و کاملاً ایدئولوژیکی است که توافق‌های واشنگتن نام دارد (زیگلر، ۱۳۸۲: ۵۵). در جایی از این مقاله گفته شد صندوق و بانک جهانی به‌مثابه جاده صاف کن سازمان تجارت جهانی عمل می‌کنند و هدف کلی هر سه‌ی این نهادها، به حداکثر رسانیدن سود سرمایه‌ی جهانی و نفوذ سرمایه‌ی امپریالیستی در اقتصاد کشورها، به‌ویژه کشورهای جهان سوم است. در راستای نیل به چنین سیاست‌هایی، سازمان تجارت جهانی اهدافی

چند را دنبال می‌کند که مهم‌ترین آنها از قرار است: به حداکثر رساندن آزادی عمل سرمایه‌های امپریالیستی در همه‌ی کشورهای جهان، نفوذ به اقتصاد کشورهای جهان سوم و کنترل هر چه بیشتر آنها و تفاهم و توافق بر سر غنایم کشورهای امپریالیستی از یغمای جهان سوم. جهت دستیابی به این اهداف، سازمان تجارت جهانی (و قبل از آن گات) احتیاج به ابزاری جهت زمینه‌سازی چنین سیاست‌هایی داشت که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دقیقاً در جهت به ثمر رساندن دو هدف اول از اهداف سه‌گانه‌ی سازمان تجارت جهانی تلاش کرده و می‌نمایند.

از آنجا که در این بین، بزرگ‌ترین کشور سرمایه‌داری جهان بیشترین سود را از سیاست‌های سازمان تجارت جهانی می‌برد، این ایالات متحده است که با فشار بر صندوق بین‌المللی پول اجرای هر چه بیشتر و بهتر سیاست‌های تعدیل اقتصادی و خصوصی‌سازی در کشورهای جهان سوم و در حال توسعه را خواستار است، با این نظر که هر آنچه برای آمریکا مفید است برای تجارت آزاد نیز مفید است و هر آنچه برای تجارت آزاد زیان داشته باشد، برای منافع آمریکا نیز زیان‌آور است. بنابراین یکی دیگر از سیاست‌های صندوق و نهاد مکمل آن بانک جهانی، تشویق و اجرای سیاست‌های خصوصی‌سازی در کشورهای در حال توسعه و غیرسرمایه‌داری است که هدف آن، تغییر شرایط اقتصادی و سیاسی به صورتی است که موجب جذب سرمایه‌های غربی شود.

سیاست هر دو مجموعه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بر پایه‌ی انطباق و سازگار کردن کشورهای در حال توسعه با اقتضای رو به رشد جهان است که در مجموع، نتایج مصیبت‌باری برای آنها در پی داشته است. امروزه هر دو نهاد، اثرات تخریبی سیاست‌های خود را بر بخش فقیرنشین جهان در حال توسعه تأیید کرده و به تمرکز قوای خود در از میان برداشتن فقر در آینده متعهد شده‌اند ولی به روشنی در عمل کردن به این کلام عاجز بوده‌اند (بانک بین‌المللی، ۲۳۸۳: ۱۵) و همچنان وام‌های پرداختی را بر اساس همان سیاست‌های پیشین خود که در راستای منافع امپریالیستی دولت‌های سردمدار آنهاست، در اختیار اعضا می‌گذارند.

سلطه‌ی بی‌چون و چرای ایالات متحده بر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و نفوذ فوق‌العاده‌ای که این کشور بر اجزاء و ارکان این سازمان‌ها دارد، جدا از کشورهای در حال توسعه، دامن دولت‌های اروپایی را نیز گرفته است. در اروپا، یک دولت اقتصادی مافوق دولت‌های ملی در حال پا گرفتن است که با طرز تلقی ما قبل کینزی، در رابطه با ابزار و مسئولیت‌ها همخوان است. معاهده‌ی رشد و ثبات، کشورهای اروپایی را مجبور می‌کند تا به هر قیمتی که شده کسر بودجه را در سطح پایینی که برای همه تعیین شده است نگه دارند، بدون در نظر گرفتن نرخ بی‌کاری

تک تک کشورها و یا احتیاجات ویژه‌ی این کشورها برای سرمایه‌گذاری. در نتیجه، این‌گونه کشورها به انتقال بودجه از اتحادیه‌ی اروپا وابسته‌اند که برای شرکت در طرح ثبات اقتصاد کلان سرزمین‌های پهناور ملی که درآمد اندکی دارند، کافی نیست. با این بحران اقتصادی که اروپا را تهدید می‌کند، این نابرابری‌ها احتمالاً عمیق‌تر نیز خواهند شد. اما برخلاف اتحادیه اروپا، ایالات متحده آمریکا به علت اینکه تا به امروز از سه عامل استفاده کرده است، از بخشی از این مسایل مصون مانده است: الف) موقعیت دلار به‌عنوان پول مرجع، به آمریکا اجازه می‌دهد که زندگی راحت خود را علی‌رغم کسر بودجه‌ی بسیار سنگین، ادامه دهند؛ ب) علاوه بر این، شهرت آمریکا به‌مثابه پناهگاه مالی موجب می‌شود تا سرمایه‌گذاران به آنجا روی آورند؛ ج) بالاخره باید تأکید کرد که اصول پایه‌ای کینزی، در عمل، سیاست داخلی آمریکا را بدون انقطاع جهت داده است (گالبرایت، ۱۳۸۲: ۶۲-۶۳).

ارائه‌ی دلایل و نمونه‌های فوق که قاعدتاً کم هم نیستند، به وضوح نشان دهنده‌ی نقش چنین مؤسساتی در حفظ سلطه‌ی اقتصادی و در کنار آن دیگر روش‌های سلطه‌ی شمال توسعه یافته بر جنوب توسعه نیافته و در مرحله‌ی بعد، ایالات متحده بر دیگر نقاط جهان است. آمریکا با تقدیس اصل تجارت آزاد و آزادی اقتصادی و بیان آن به‌عنوان یک اصل اخلاقی، پیش از آن‌که یک اصل اقتصادی قلمداد شود، در واقع درصدد حفظ سلطه‌ی خود بر مناسبات اقتصادی دنیا است. این کشور با استفاده از نهادهای مالی بین‌المللی توانسته با در مرکز قرار دادن واحد پول کشور خود و همچنین توصیه و تحمیل سیاست‌های تعدیل و خصوصی‌سازی به هدف دیگر خود یعنی تجارت آزاد جهانی نزدیک شود و این نقش غیرمستقیم سازمان‌های مالی بین‌المللی، تاکنون تأمین‌کننده‌ی بسیاری از منافع ایالات متحده بوده است.

نتیجه‌گیری

همانگونه که کنث والتز و استفن کراسنر به‌عنوان پیروان مکتب واقع‌گرایی و معتقد به اصول نو واقع‌گرایی در کنار نظریه‌پردازان نئومارکسیستی چون نوام چامسکی تأکید دارند، می‌توان گفت اثراتی که نهادهای بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی می‌توانند بر روی تصمیمات ملی داشته باشند، تنها یک قدم با قابلیت‌ها و نیات قدرت‌های بزرگ مؤسس و اداره‌کننده آنها فاصله دارد. در واقع، این‌گونه نهادها یا باید توزیع بنیادین قابلیت‌های ملی را سرلوحه‌ی اهداف خویش قرار دهند و یا اینکه محکوم به شکست هستند (والتز، ۱۳۸۲: ۱۱۰)؛ توصیه‌ای که ایالات متحده به‌عنوان بزرگ‌ترین سهام‌دار مؤسسات مالی بین‌المللی دقیقاً در راستای آن عمل نموده و این‌گونه نهادها را همواره جزئی از ملزومات حیاتی تحقق اهداف خود در سطح جهانی به‌شمار آورده است.

ایالات متحده که اکنون به‌عنوان قدرت درجه اول در جهان مطرح است، جهت حفظ این برتری که گاه از آن به هژمونی نیز یاد می‌شود، ملزم به تقویت قدرت خود در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و تکنولوژیکی است و نیک می‌داند در حالی که قدرت نظامی‌اش دوام چندانی ندارد و در خصوص فرهنگ و شیوه‌ی زندگی، دامنه‌ی نفوذ این کشور به سرار جهان گسترش یافته و در زمینه‌ی فناوری نیز جزء محدود کشورهای تولیدکننده علم و فناوری می‌باشد، این هژمونی سیاسی و اقتصادی است که در صورت بسط و یا حداقل حفظ آن نسبت به سایر رقبا، می‌تواند لحظه‌ی تاریخی تک قطبی آمریکا را به دوره تک قطبی و هژمونی واحد جهانی برای این کشور تبدیل کند. در راستای چنین هدفی است که مؤسسات مالی بین‌المللی به‌همراه نهادهایی چون سازمان تجارت جهانی بایستی با دو عملکرد مستقیم و غیر مستقیم خود از طریق شیوه‌ی وام‌دهی و اداره‌ی چنین نهادهایی و نیز تعیین ساختار اقتصاد جهانی، ضمن ایجاد زمینه‌های مداخله‌گرایی ایالات متحده در اقصی نقاط جهان، با ایفای نقش پلیس مالی امپریالیسم آمریکایی، تداوم‌بخش هژمونی و سلطه‌ی سیاسی- اقتصادی ایالات متحده باشند، چنانکه تاکنون نیز چنین بوده است.

در چنین موقعیتی است که کشورهای مغبون در چنین معامله‌ای باید با درک اوضاع و شرایط داخلی و بین‌المللی و این مهم که هم‌اکنون نهادهای مالی بین‌المللی به‌مثابه قلب استراتژیک جهانی شدن لیبرالی در حال تپش می‌باشند، با تقویت اوضاع اقتصادی، حال یا در قالب سوسیال دموکراسی و یا تشکیل دولت‌های رفاه، قدرت تأثیرگذاری خود را در اصلاح چنین نهادهایی تقویت نموده و گسترش دهند. از آنجا که کشورهای در حال توسعه، هیچ دینی به کشورهای صنعتی ندارد، بلکه به نحوی طلبکار خسارت‌های وارده از سوی آنان نیز هستند، درخواست ابطال بدهی‌ها، در مرحله‌ی اول و در مرحله‌ی بعد، فشار جهت تغییر ساختار قدرت در این نهادها، به نحوی که تصمیم‌گیری به‌صورت عادلانه انجام گیرد و توزیع آرا منصفانه صورت پذیرد، باید در رأس خواسته‌های چنین کشورهایی باشد.

بنابراین، پایان دادن به دخالت‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که در واقع اهداف سیاسی- اقتصادی ایالات متحده را در دیگر کشورها دنبال می‌نماید، باید در صدر اهداف و خواسته‌های کشورهای مستقل جهان قرار گیرد. البته جهت عملی شدن چنین هدفی باید اقدام به حذف دولت‌های رانتیری نمود که خود هیأت حاکمه‌ی آنها زمینه‌ساز چنین سلطه‌ای از سوی ایالات متحده و دیگر کشورهای امپریالیستی بوده است؛ که در غیر این صورت تنها زمان و شکل چنین دخالت‌هایی قابل تغییر است و نه اصل وجودی آن. نهایتاً این که حذف چنین نهادهایی اگر چه فرضاً امکان‌پذیر باشد، اما قطعاً نخواهد توانست وضعیت کشورهای تحت سلطه را بهبود بخشد، کما این که

ایجاد بدیلی برای آنها به نحوی که رابطه‌ی قدرت کنونی را تعدیل نماید نیز بعید به نظر می‌رسد.

منابع و مأخذ

- آقایی، سید داوود (۱۳۸۲)، سازمان‌های بین‌المللی، تهران: نسل کیان.
- ابی صعب، ژرژ (۱۳۷۳)، مفهوم سازمان‌های بین‌المللی، ترجمه ایرج پاد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ایکنبری، جی. جان (۱۳۸۲)، تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: ابرار معاصر.
- بروکان، سیلویو (۱۳۷۳)، «قدرت و تعارض در مطالعه سازمان‌های بین‌المللی»، در مفهوم سازمان‌های بین‌المللی، از ژرژ ابی صعب، ترجمه ایرج پاد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بیات، رسول (۱۳۸۳)، «بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه»، مؤسسه حقوقی توسعه آسیا، قابل دسترس در:
- adla.ir/content/media/students/articles/8/2-90khordad2-91.pptx
- بی‌بی‌سی فارسی (۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۴)، «ولفویتس: اقتصاد حربه مهم مبارزه با دیکتاتورهاست»، قابل دسترس در:
- http://www.bbc.co.uk/persian/business/story/050520/05/2005_ra-wolf-dictators.shtml
- بیو، والدین (۱۳۷۶)، پیروزی سیاه ایالات متحده؛ تعدیل ساختاری و فقر جهانی، ترجمه احمد سیف و کاظم فرهادی، تهران: نقش جهان.
- پیلتن، پارسا (۱۳۸۴)، «آثار اقتصادی رویارویی محافظه‌کاران ایران و آمریکا»، بی‌بی‌سی فارسی، ۱۶ فروردین، قابل دسترس در:
- http://www.bbc.co.uk/persian/business/story/050404/04/2005_ra-wolfowitz-iraneconomy.shtml
- تقوی، مهدی (۱۳۸۲)، نهادهای پولی و مالی بین‌المللی، تهران: پژوهشکده امور اقتصادی.
- جاکوبسن، هارولد کی (۱۳۸۰)، «ایالات متحده آمریکا و سیستم سازمان ملل»، در رئالیسم نو؛ چشم‌اندازی بر چندجانبه‌گرایی، از رابرت دبلیو کاکس، ترجمه مهدی رحمانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- چامسکی، نوآم (۱۳۷۵)، نظم‌های کهنه و نوین جهانی، ترجمه مهبد ایرانی طلب، تهران: اطلاعات.

- چامسکی، نوآم (۱۳۸۲)، بهره‌کشی از مردم-نئولیبرالیسم و نظم جهانی، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: نشر دگر
- حیدری، سیدجلال حامد (۱۳۸۴)، «جایگاه ایران در صندوق بین‌المللی پول»، مجله بانک ملی ایران، شماره ۱۱۰، خرداد ۱۳۸۴.
- خبرگزاری آفتاب (۱۸ دی ۱۳۸۴)، «وامهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در راستای منافع آمریکا توزیع می‌شود»، قابل دسترس در:
http://www.aftabir.com/news/view/2006/jan/08/c2c1136735712_economy_marketing_business_bank_insurance.php
- دوپای، استفان (۱۳۸۲)، «نقدی بر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی»، ترجمه غلامرضا فرسادامان الهی، بانک و اقتصاد، شماره ۴۱، دی‌ماه، صص ۶۲-۶۵.
- روگن اشتاین، پال (۱۳۷۱)، علیه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، ترجمه کاظم رشاد، تهران: یادآوران.
- زیگلر، ژان (۱۳۸۲)، «تصویر گروهی از بانک جهانی»، مجله اقتصادی، شماره ۲۱ و ۲۲، تیر و مرداد، صص ۵۴-۵۷.
- سحر، نسیم (۲۰۰۵)، «نهادهای اقتصادی بین‌المللی به مثابه مدافع منافع ثروتمندان»، نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مشعل، شماره اول، سال سوم، قابل دسترس در:
<http://www.mashal.org/content.php?c=maqalaat&id=00065>
- سیف، احمد (۱۳۸۰)، جهانی کردن فقر و فلاکت؛ استراتژی تعدیل ساختار در عمل، تهران: آگاه.
- سیف، احمد (۲۰۰۴)، «آیا آمریکا آرژانتین بعدی خواهد بود؟»، نیاک، قابل دسترس در:
http://www.niaak.blogspot.com/12/2004/blog-post_26.html
- سیف، احمد (۱۳۸۲)، «هژمونی دلار، یورو و علل واقعی یورش آمریکا به عراق»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال هفدهم، شماره نهم و دهم، خرداد و تیر، صص ۲۲۱-۱۹۶.
- شولزینگر، رابرت (۱۳۷۹)، دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم ۱۹۹۷-۱۹۸۹، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- فاستر، جان بلمی (۱۳۸۴)، «پایان سرمایه‌داری عقلایی»، ترجمه اردشیر عمانی، چشم‌انداز ایران، شماره ۲۳، تیر و مرداد، صص ۲۸-۳۵.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۵)، «ثبات هژمونی در استراتژی اقتصادی-امنیتی آمریکا»، مطالعات راهبردی، شماره ۳۴، زمستان، صص ۸۵۷-۹۰۰.
- قیصره دهی، آرمان (۱۳۸۷)، «کارشکنی‌های ایالات متحده آمریکا در عرصه بین‌الملل علیه اقتصاد ایران»، پگاه حوزه، شماره ۲۵۰.

کسینجر، هنری (۱۳۸۳)، دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: ابرار معاصر.

گالبرایت، جیمز کی (۱۳۸۲)، «نظم جهانی به روایت جان مینارد کینز»، مجله اقتصادی، شماره ۲۳ و ۲۴، شهریور و مهر، صص ۶۱-۶۳.

گلریز، حسن (۱۳۷۲)، سازمان‌های پولی و مالی بین‌المللی، تهران: مؤسسه بانکداری ایران.

مشبکی، اصغر (۱۳۷۹)، سازمان‌های پولی و مالی بین‌المللی و ادغام‌های اقتصادی منطقه‌ای، تهران: جهاد دانشگاهی.

مورگنتا، هانس جی (۱۳۷۴)، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

نای، جوزف اس. (۱۳۸۲)، «مرزهای قدرت آمریکا»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ترجمه داوود کیانی، سال هفدهم، شماره نهم و دهم، خرداد و تیر، صص: ۱۵-۴.

والترز، کنث ان (۱۳۸۲)، «واقع‌گرایی ساختاری پس از جنگ سرد»، در تنها ابر قدرت؛ هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، از جی جان ایکنبری، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: ابرار معاصر.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۴)، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران: نشر البرز.

یزدی، ابراهیم (۱۳۸۳)، منافع و امنیت ملی و فهم تحولات جهان بیرون، سایت شخصی میثمی، قابل دسترس در:

<http://www.meisami.com/books/berjinski/Yazdy.htm>

BBC News (16 April 2012), "US choice Jim Yong Kim is new World Bank chief", Available: <http://www.bbc.co.uk/news/business-17735368> (access: 10 December 2013).

Clawson, Patrick & Mehrotra, S. K (1979), "Soviet Economic Relations with India and Other Third World Countries", Economic and political weekly: a Sameeksha Trust publ, 14(30-32): 1367-1392.

Foot, P and MacFarlane, S. N and Mastanduno, M (2003), US Hegemony and International Organizations: The United States and Multilateral Institutions, Oxford: Oxford Scholarship Online.

Hunter Wade, Robert (2002), US Hegemony & World Bank: The Fight Over People and Ideas, Review of International Political Economy, May 01, 9(2): 215- 243.

in The Soviet Union: Socialist or Social Imperialist? Essays Toward the Debate on the Nature of Soviet Society, Chicago: RCP Publications.

Kolko, Gabriel (2002), Another Century of War?, New York: New Press.

Krasner, Stephen D (1985), Structural Conflict: the Third World Against Global Liberalism, Berkeley: University of California.

Krasner, Stephen D (1999) , International Political Economy: Abiding Discord, Review of International Political Economy, Spring, (1).

Mastanduno, Michael (2003), Us Hegemony and International Organizations, Oxford University Press.

Soros, George (1998), The Crisis of Global Capitalism, New York: Public Affairs.

Williamson, John (2001), What Should the World Bank Think about the Washington Consensus?, The World Bank Research Observer, August, 15(2): 251- 264.